حضرت زينب(عليها السلام); شخصيت و نقش ايشان در نهضت كربلا

خادمحسين فاضلي

(دانش آموخته حوزه علميه، كارشناس ارشد الهيات و معارف اسلامي)

چكيده

حضرت زينب(عليها السلام) داراي اوصاف جدّهاش حضرت خديجه(عليها السلام) بود. اين بانوي با عظمت افزون بر ويژگيهايي مانند عفّت، صبر، عقيله بنيهاشم، عالمه غيرمعلَّمه و شريكةالحسين بودن، نقش سرنوشتسازي در نهضت كربلا و حفظ اين قيام عظيم داشت. در تكوّن شخصيت حضرت زينب(عليها السلام)، عامل وراثت، تربيت و محيط نقش بنيادين داشتند. بدين لحاظ، در پي حادثه كربلا، حضرت زينب(عليها السلام)مسئوليت سنگيني عهدهدار گرديد. امام حسين(عليه السلام) پديدآورنده نهضت بود، ولي ادامهدهنده آن خواهرش حضرت زينب(عليها السلام) گرديد. اين بانو پس از شهادت امام حسين(عليه السلام) و ياران ايشان در كربلا، در كوفه و شام، رسالت خويش را به خوبي انجام داد و با استفاده از فرصتها، ضربههاي كاري بر دشمن وارد ساخت. حضرت زينب(عليها السلام) با خطبههاي آتشين خويش، تبليغات دروغين بنياميّه را خنثا نمود. ايشان مردم كوفه را به خاطر پيمانشكنيشان، از خواب غفلت بيدار ساخت و نيز هياهوي تبليغات دروغين يزيد در ميان مردم شام را برملا ساخت و زمينه انقلاب را در كوفه و شام فراهم نمود، به گونهاي كه يزيد با دستپاچگي از كار خود اظهار ندامت نمود و اهلبيت پيامبر(عليهم السلام) را با قافلهسالار آن، حضرت زينب(عليها السلام)، با احترام فراوان به مدينه بازگرداند. هدف نوشتار حاضر بررسي شخصيت حضرت زينب(عليها السلام)، جايگاه رسالت ايشان و به انجام رسانيدن آن است.

كليدواژهها: زينب(عليها السلام)، عبادت، عفّت، صبر، شجاعت، فصاحت، رسالت.

مقدّمه

نهضت خونين و جاودانه كربلا از مهمترين حوادث تاريخ اسلام به شمار ميرود. ابعاد انقلاب حسيني، از زواياي گوناگون قابل بررسي است. اين نهضت حق را از باطل جدا نموده و از يكسو، تأثيري ژرف بر بيداري مسلمانان گذارد و از سوي ديگر، تبليغات سوء چندين ساله امويان را نقش بر آب ساخت.

در طول تاريخ، انقلابهاي فراواني به وقوع پيوسته و افراد بسياري از خودگذشتگي و فداكاري كردهاند; اما با گذشت زمان، از يادها فاصله گرفتهاند. ولي نهضت عاشورا با مرور زمان، پيوسته در دلهاي مسلمانان، ماندگار شده است.

بدون شك، عقيله بنيهاشم، زينب كبري(عليها السلام)، از جمله شخصيتهاي تأثيرگذار اين نهضت عظيم است كه در ماندگاري و جاوداني آن نقشي بيبديل داشته; همان بانويي كه از نوادر بانوان تاريخ اسلام است و در دامان پُرمهر فاطمه زهرا(عليها السلام)و مولاي متقيان تربيت يافته و درس زندگي آموخته است.

درباره حيات درخشان اين بانوي قهرمان، تاكنون دهها كتاب و مقاله نگارش يافته و تاريخنگاران شيعه و سنّي هر كدام از ديدگاه خويش، به زندگاني و قهرماني اين بانوي بزرگ نگريسته و آن را مورد تحليل و تجليل قرار دادهاند. نوشتار حاضر به گوشههايي از ويژگيهاي اين بانوي گرامي، و نيز نقش شكوهمند ايشان در نهضت كربلا پرداخته است، بدان اميد كه راه، روش و معنويت حضرت زينب(عليها السلام)همواره چراغ راه زندگيمان باشد.

ميلاد و نامگذاري حضرت زينب(عليها السلام)

حضرت زينب(عليها السلام) در پنجم جماديالاولي در سال پنجم

يا ششم هجرت، در مدينه ديده به جهان گشود. در بين خاندان نبوّت، رسم بر اين بود كه نامگذاري نوزادشان را به بزرگ خانواده واگذار ميكردند.1 پس از ولادت حضرت زينب(عليها السلام)، مادر بزرگوارش حضرت فاطمه زهرا(عليها السلام) نوزاد را به دست حضرت علي(عليه السلام)داد و فرمود: نام اين كودك را برگزين. امام(عليه السلام)فرمود: من از پيامبر خدا در نامگذاري دخترم، سبقت نميگيرم.2

در آن هنگام، پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) در سفر بود. چون بازگشت، زمان تشرّف به خانه فاطمه(عليها السلام)، اميرمؤمنان(عليه السلام)نام نوزاد را از آن حضرت پرسيد. رسول خدا(صلي الله عليه وآله) فرمود: من از خدايم در نامگذاري او پيشي نميگيرم. آنگاه از جانب خداوند جبرئيل فرود آمد و گفت: خداوند نام اين نوزاد را «زينب» برگزيده3 و آن را در لوح محفوظ نگاشته است.4

نامگذاري حضرت زينب(عليها السلام)، از سوي پروردگار همانند امام حسن و امام حسين(عليهما السلام) بيانگر آن است كه ايشان جايگاه و مقام ويژهاي دارد. آنگاه جبرئيل(عليه السلام)پيامبر را از مصيبتهايي كه بر زينب رُخ مينمايند، باخبر ساخت. رسول خدا(صلي الله عليه وآله)گريست و فرمود:

هر كس بر اندوه و مصيبت اين دختر گريه كند (پاداش او) مانند كسي است كه بر دو برادرش حسن و حسين(عليهما السلام)گريه نمايد.5

همانندي حضرت زينب(عليها السلام) با حضرت خديجه(عليها السلام)

هنگامي كه پيامبر گرامي(صلي الله عليه وآله) قنداقه آن مولود مبارك را طلبيد، ايشان را بوسيد و فرمود:

به حاضران و غايبان امّتم وصيّت ميكنم كه حرمت اين دختر را پاس بدارند. همانا وي مانند خديجه كبري(عليها السلام)است.6

اين تشبيه معنادار بيانگر آن است كه حضرت زينب(عليها السلام) داراي اوصاف جدّهاش حضرت خديجه(عليها السلام)است همانگونه كه آن بانوي والامقام، براي پيشرفت اسلام، نقش چشمگير داشت، حضرت زينب(عليها السلام)نيز نقش بسزايي در حفظ رهاوردهاي نهضت عاشورا داشت.

نامها و القاب حضرت زينب(عليها السلام)

حضرت زينب(عليها السلام)، نخستين دختر حضرت علي(عليه السلام) و حضرت فاطمه زهرا(عليها السلام) است. معروفترين نام اين بانوي بزرگ، «زينب» است كه در لغت، به معناي «درخت نيكو منظر» آمده7 و معناي ديگر آن «زين اب» يعني «زينت پدر» است. و به راستي زينب براي مكتب اسلام و مرام پدر، مايه زينت و آبرومندي بينظير بوده است.

حضرت زينب(عليها السلام) نامها و القاب فراواني دارد; همانند عقيله بنيهاشم، عالمه غيرمعلَّمه، عارفه، موثّقه، فاضله، كامله، عابده آل علي، معصومه صغري، امينةاللّه، نائبةالزهرا، نائبةالحسين، عقيلة النساء، شريكة الشهداء، بليغه، فصيحه، و شريكةالحسين.8 حضرت زينب(عليها السلام) از نظر شخصيت و لياقت، مصداق راستين نامها و القاب مزبور است كه توضيح هر كدام مجالي ديگر ميطلبد.

شخصيت حضرت زينب(عليها السلام)

روانشناسان ميگويند: عامل وراثت، تربيت و محيط در تكوّن و ساختار پايههاي شخصيت آدمي نقش بنيادين دارند.9 درباره حضرت زينب(عليها السلام)، سه اصل اساسي مزبور جايگاه ويژه داشت:

الف. وراثت: ايشان از سرچشمه نبوّت و ولايت نشأت گرفت، جدّش خاتم پيامبران(صلي الله عليه وآله) بود و حضرت زينب(عليها السلام) از خميره ذات او آفريده شد. رسول خدا(صلي الله عليه وآله)فرمود:

«... وُلدِ فاطِمَةَ فَانَا وَلِيُّهُم وَ عُصبَتُهُم، وَ هُم خُلِقُوا مِن طِينَتِي...»;10 فرزندان فاطمه (حسن، حسين، زينب، و امّكلثوم)، كه من ولي و سرپرست نَسَبي آنها هستم، از طينت و خميره ذات من آفريده شدهاند.

بنابراين، حضرت زينب(عليها السلام) ژن رسول خدا(صلي الله عليه وآله) را در خود داشت كه وارث خاتمپيامبران(عليهم السلام) است و شخصيت ايشان از خميرمايه وجود رسولاللّه(صلي الله عليه وآله) ريشه ميگرفت.

مادر اين بانو دختر پيامبر(صلي الله عليه وآله) و بهترين زنان عالم است و پدرش مولاي متقيان(عليه السلام)، وصي رسول خدا(صلي الله عليه وآله). از اينرو، شخصيت نازنين حضرت زينب(عليها السلام) آميزهاي از حالات ملكوتي رسول خدا(صلي الله عليه وآله)، حضرت علي(عليه السلام) و فاطمه(عليها السلام) است و اين بانو مراتب كمال خويش را از اين سه شخصيت بزرگ به ارث گرفته است.

ب. تربيت: حضرت زينب(عليها السلام) از آغاز ولادت تا قريب شش سالگي، در دامان پُرمهر پيامبر و حضرت علي(عليهما السلام)تربيت يافت.11 ايشان از سينه مبارك حضرت زهرا(عليها السلام)شير نوشيد و در پرتو وجود حضرت علي(عليه السلام)و نظارت دقيق ايشان رشد كرد. رسول خدا(صلي الله عليه وآله) فرمود:

«مَا نَحَلَ وَالِدٌ وَلَداً نَحلا اَفضَلُ مِن اَدَب حَسَن»;12

هيچ پدري هديهاي برتر از حُسن ادب و تربيت نيك به فرزندش نداده است.

تربيت حضرت زينب(عليها السلام)، توسط پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) و حضرت علي(عليه السلام) و مادري همچون فاطمهزهرا (عليها السلام)و برادراني همانندامام حسن و حسين(عليهما السلام)سبب شد كه اين شخصيت والامقام به عنوانسومينبانوي جهان اسلام پس از حضرت خديجه(عليها السلام) و فاطمه زهرا(عليها السلام)، به شمار آيد.

ج. محيط: يكي ديگر از پايههاي مهم ساختمان شخصيت آدمي محيط است. حضرت زينب(عليها السلام) در محيطي كه كانون فضايل، صفا و صميميت بود، رشد و نمو يافت. محيط زندگي حضرت زينب(عليها السلام) در شهر مدينه، خانه حضرت علي(عليه السلام)، فاطمه(عليها السلام)، حسن و حسين(عليهما السلام)بود; همان خانهاي كه كعبه آمال و محبوب دلهاي مؤمنان بوده است. چنين محيطي نوراني و خانهاي بابركت، ارزشهاي والاي ديني و انساني را در وجود پر بركت ايشان بارور و شكوفا ساخت.

كودكي حضرت زينب(عليها السلام)

از دوران كودكي، نبوغ و دركي فوقالعاده در وجود بانوي قهرمان كربلا، به ويژه در مسائل اعتقادي، مشاهده ميشد. يك بار پدرش اميرالمؤمنين(عليه السلام) ايشان را بر زانوي خويش نشانيد و به او فرمود: بگو: «احد»; يعني يكي! حضرت زينب(عليها السلام)گفت: احد. سپس حضرت علي(عليه السلام) فرمود: بگو: «اثنين»; يعني دو تا! حضرت زينب ساكت شد. مولايمتقيان(عليه السلام) فرمود: سخن بگو. زينب(عليها السلام)گفت: زبانيكهبه گفتن «احد» گردشكرده، چگونه«اثنين» بگويد؟ امام(عليه السلام) از پاسخ عميق زينب(عليها السلام) مسرور شد و ايشان را به نشانه محبت و تجليل، به سينه چسبانيد و بوسيد.13

بار ديگر حضرت زينب(عليها السلام) در سن خردسالي از پدر پرسيد: پدر جان! آيا ما فرزندانت را دوست داري؟ حضرت علي(عليه السلام)فرمود: آري، فرزندان ما، پارههاي جگر ما هستند. حضرت زينب(عليها السلام)عرض كرد: اي پدر! دو محبت در دل مؤمن جمع نميشوند، و اگر از اين محبت چارهاي نيست، پس لطف و مهر براي ما و محبت مخصوص خداوند! حضرت علي(عليه السلام) به خاطر تيزفهمي و درك عالي حضرت زينب(عليها السلام)، محبت خود را نسبت به دخترش بيشتر كرد.14

حضرت زينب(عليها السلام) با اين سخن، به توحيد خالص اشاره كرد كه همانا دلبستگي حقيقي براي خداست، ولي دوستي فرزندان، به معناي مهرباني و پرتويي از محبت خداست.

آري، زينب(عليها السلام)، كه در پرتو تعليمات پيامبر(صلي الله عليه وآله)و خاندان او تربيت و رشد يافته، چرا چنين نباشد؟!

علاقه حضرت زينب(عليها السلام) به امام حسين(عليه السلام)

حضرت زينب(عليها السلام) از دوران كودكي علاقه فراواني به امام حسين(عليه السلام) داشت. هرگاه سيدالشهداء(عليه السلام)از نظر ايشان غايب ميشد، بيقراري ميكرد و چون ديده ايشان به جمال برادر ميافتاد، شاداب ميگشت.15 اگر در گهواره به گريه ميافتاد، ديدار امام حسين(عليه السلام) و يا شنيدن صداي ايشان، مايه آرامش و قرار زينب بود.16

در خردسالي، بيش از هر كس با امام حسين(عليه السلام) بازي ميكرد و از ديدارش شادمان ميشد. هر گاه در محضر برادر بود، يكسره به او مينگريست و ساعتي نميتوانست دوري ايشان را تحمّل كند.17

اين محبت عجيب سبب شگفتي حضرت زهرا(عليها السلام)شد، تا روزي موضوع را با پدرش پيامبر(صلي الله عليه وآله) در ميان گذاشت و فرمود:

از علاقه زينب با حسين، شگفتزده شدهام، به گونهاي كه زينب لحظهاي بدون ديدار حسين آرامش ندارد!

با شنيدن اين سخن، اشك از چشمان رسول خدا(صلي الله عليه وآله)سرازير گشت، فرمود:

نور چشمم! اين دختر همراه حسين(عليه السلام) به كربلا ميرود و در رنجها و مصايب برادرش شريك خواهد بود.18

محبت حضرت زينب(عليها السلام) به امام حسين(عليه السلام) به گونهاي بود كه هر روز چند بار به ديدار آن حضرت ميرفت. هنگام نماز نخست به چهره نوراني برادر مينگريست، سپس نماز ميخواند.19 در روز عاشورا، دو نوجوانش محمّد و عون را نزد برادر آورد و عرض كرد:

جدّم ابراهيم خليل(عليه السلام) از درگاه خدا قرباني را قبول نمود، تو نيز اين قرباني را از من بپذير! اگر چنين نبود كه جهاد براي زنان روا نيست، هر لحظه جان را فداي جانان مينمودم.20

دوستي امام حسين(عليه السلام) براي خواهر، تنها از سر عاطفه نبود، بلكه اين محبت از جهان غيب و ملكوت سرچشمه ميگرفت. گرمي عشق امام حسين(عليه السلام) در جان حضرت زينب(عليها السلام) آميزهاي از ايمان، عشق، عاطفه و شعور بود و جوشيدن چنين محبتي در سامانبخشي قيام عاشورا بسيار كارساز شد.

منزلت حضرت زينب(عليها السلام)

حضرت زينب(عليها السلام) هنگامي كه بر پدر خود وارد ميشد، امام(عليه السلام)از جاي برميخاست و ايشان را با احترام زياد در جاي خود مينشاند. ايشان امين پدر بود. هنگامي كه حضرت علي(عليه السلام) از دنيا رفت، امام حسن(عليه السلام) كافور مخصوصي را، كه يادگار رسول خدا(صلي الله عليه وآله) بود، از حضرت زينب(عليها السلام) خواست. ايشان كافور را آورد و آن را گشود، بوي عطر آن محيط را فرا گرفت.21

همچنين زينب كبري(عليها السلام) نزد امام حسن(عليه السلام) و امام حسين(عليه السلام)از منزلت ويژهاي برخوردار بود. اين دو امام نهايت احترام را در حق خواهر روا ميداشتند; سعي ميكردند مصايب و مشكلاتي كه برايشان رُخ ميدهد حضرت زينب(عليها السلام) متوجه نشود و ناراحت نگردد.

اما محبت امام حسين(عليه السلام) و زينب(عليها السلام) علاقهاي متقابل و استثنايي بود. امام حسين(عليه السلام) نيز فوقالعاده حضرت زينب(عليها السلام)را عزيز و گرامي ميداشت،22 ايشان را محرم راز و امين خود ميدانست و ودايع خويش را به ايشان ميسپرد. امام حسين(عليه السلام)اسرار امامت را به ايشان سپرد.23 اين مسئله مقام و شأن حضرت زينب(عليها السلام) را گواهي ميدهد. هنگام ديدار حضرت زينب(عليها السلام) از برادر، امام(عليه السلام)براي او جا باز ميكرد، با شادماني ايشان را در كنار خود مينشاند و در قرب جوارش بود.24

فضايل و مناقب حضرت زينب(عليها السلام)

زينب كبري(عليها السلام) داراي فضايل و مناقب فراوان بود. همانگونه كه اشاره شد، اين بانوي با عظمت را عالمه غيرمعلَّمه، عقيله بنيهاشم، معصومه صغري و... لقب دادهاند.25

حضرت زينب(عليها السلام) بانويي بلندقامت، نيكو چهره و عاليمقام بود، در وقار و شخصيت، مانند جدّهاش حضرت خديجه(عليها السلام)، در حيا و عفّت، همچون مادرش فاطمه زهرا(عليها السلام)، در رسايي و شيوايي بيان، مانند پدرش حضرت علي(عليه السلام)، در حلم و بردباري، چون امام حسن(عليه السلام)و در شجاعت و قوّت قلب، مانند برادرش امام حسين(عليه السلام) بود.26 در ذيل، گوشههايي از فضيلتهاي حضرت زينب(عليها السلام) را پي ميگيريم:

1. علم و دانش

سخنان و خطبههاي عالمانه، همراه با استدلال به آيات قرآن، در كوفه، مجلس عبيداللّهبن زياد و همچنين در دربار يزيد، از سوي حضرت زينب(عليها السلام) هر كدام شاهدي بر توانايي دانش اين بانوست. ابن عبّاس گفتار پر ارج فاطمه زهرا(عليها السلام) را درباره «فدك»، از حضرت زينب(عليها السلام)نقل كرده، ميگويد: «عقيله ما زينب دختر علي چنين گفت: ...»27 افزون بر آن، درس و تفسير قرآن از سوي حضرت زينب(عليها السلام)، براي زنهاي كوفه در زمان حكومت پدرش حضرت علي(عليه السلام)بيانگر دانش ايشان است.28

حضرت زينب(عليها السلام) مقام بيان روايت و حديث را دارا بود; چنانكه محمّدبن عمرو، عطاء بن سائب، فاطمه بنت حسين و ديگران از زينب(عليها السلام) نقل حديث كردهاند.29

عقيله بنيهاشم حتي آگاهي به حوادث آينده را از پدر بزرگوار خود فرا گرفته بود; همانگونه كه بعضي از اصحاب خاص پيامبر(صلي الله عليه وآله)مانند سلمان، ابوذر و برخي از ياران حضرت علي(عليه السلام)مانند ميثم تمّار و رشيد هجري به اينگونه اسرار آگاه بودند.30

حضرت زينب(عليها السلام) دانشي سرشار داشت. طبيعي است كسي كه از محضر پيامبر(صلي الله عليه وآله) (شهر علم) و حضرت علي(عليه السلام)(دروازه علم) كسب دانش نموده باشد، بايد درياي علم باشد. روزي حضرت زينب(عليها السلام) در كلاس تفسير خود، براي بانوان كوفه سوره «كهيعص» را تفسير ميكرد، حضرت علي(عليه السلام)وارد كلاس حضرت زينب(عليها السلام)شد و او را از راز اين حروف مقطّعه آگاه ساخت و فرمود:

نور ديده! اين حروف رمزي است و در مصيبت وارد شده بر شما عترت پيامبر رسيده است.31

اميرمؤمنان(عليه السلام) فرمود:

«كاف» رمز كربلاست; «ها» به هلاكت و شهادت اشاره دارد; «يا» يعني: يزيد كه بر حسين(عليه السلام) ستم ميكند; «عين» كنايه از عطش حسين(عليه السلام)است; و «صاد» به صبر اشاره دارد.32

در هر صورت، حضرت زينب(عليها السلام) «عالمه غيرمعلَّمه» بود، چنانكه احتجاجات او در كوفه و شام در برابر دشمن، مانند احتجاج مادرش حضرت زهرا(عليها السلام) بود كه درباره «فدك» ابراز نمود.

2. پرستش و عبادت

عبادت رفيعترين مقام آدمي است. ائمّه اطهار(عليهم السلام) هر كدام مرتبه اعلاي از اين مقام را دارا بودند. دخت والاگهر حضرت علي(عليه السلام) نهايت عبادت و تعظيم را در برابر پروردگار داشت. ايشان از نيايش و نمازهاي پيامبر با خبر بود، به گونهاي كه خداوند به او وحي كرد: «اي پيامبر! ما قرآن را بر تو نازل نكرديم كه در اثر عبادت، خود را به مشقّت اندازي!»33

حضرت زينب(عليها السلام) نمازهاي مادرش حضرت زهرا(عليها السلام) و پدرش حضرت علي(عليه السلام) را شاهد بود. ايشان نيايشهاي امام حسن مجتبي(عليه السلام)را در دل شبها و روزها ديده بود، عبادت و مناجاتهاي امام حسين(عليه السلام) را، به ويژه در شب و صبح عاشورا، به تماشا نشسته بود و هر يك برايش درس و الگوي عبادت و مناجات بود.

حضرت زينب كبري(عليها السلام) شبها به عبادت ميپرداخت و در دوران زندگي، هيچگاه تهجّد را ترك نكرد. آنچنان به عبادت اشتغال ورزيد كه ملقّب به «عابده آل علي» شد.34 شبزندهداري حضرت زينب(عليها السلام)، حتي در شب دهم و يازدهم عاشورا، ترك نشد. فاطمه دختر امام حسين(عليه السلام)ميگويد:

در شب عاشورا، عمّه ام پيوسته در محراب عبادت ايستاده بود، نماز و نيايش داشت و پيوسته اشكهايش سرازير ميشد.35

امام زينالعابدين(عليه السلام)، ميفرمايد:

عمّه ام زينب در طول سفر اسارت از كوفه تا شام، پيوسته نمازهاي واجب و مستحب خود را انجام ميداد و در بعضي منزلگاهها ميديدم كه ايشان در اثر ضعف و گرسنگي، نماز خود را نشسته ميخواند; چراكه سهميه غذاي خود را ميان كودكان تقسيم ميكرد و ديگر توان ايستادن نداشت.36

ارتباط حضرت زينب(عليها السلام) با خداوند آنگونه بود كه حضرت سيدالشهداء(عليه السلام)در روز عاشورا هنگام وداع، به خواهرش فرمود:

«يا اختي لا تنسيني في نافلة الليل»;37

خواهرم! مرا در نمازهاي شب، فراموش نكن.

3. حجاب و عفّت

از منظر اسلام، يكي از مهمترين وظايف بانوان، پاسداري در حفظ حريم حجاب و عفّت است. در قرآن مجيد، در چند آيه38 به ضرورت حجاب براي زنان تصريح گرديده و در چهارده آيه،39 درباره عفّت و پاكدامني هشدار داده شده و در احاديث فراوان نيز هشدارهاي مؤكّد در اين زمينه داده است.

عقيله بني هاشم در حجاب و عفّت، مانند مادرش فاطمه زهرا(عليها السلام) بود و به اين مهم بسيار اهميت ميداد. تا پيش از عاشورا و ماجراي اسارت، نامحرمي حضرت زينب(عليها السلام) را نديده بود; چنانكه در تاريخ آمده است:

هنگامي كه زينب مي خواست به مسجدالنبي كنار قبر رسول خدا(صلي الله عليه وآله) برود، علي(عليه السلام) دستور مي داد شب برود. به حسن و حسين(عليهما السلام) ميفرمود: همراه خواهرشان باشند. حسن(عليه السلام)جلوتر و حسين(عليه السلام)پشت سر، زينب در وسط حركت ميكردند. آنها از سوي مولاي متقيان مأمور بودند كه حتي چراغ روي مرقد منوّر پيامبر را خاموش كنند تا چشم نامحرم به قامت زينب نيفتد.40

يحيي مازني ميگويد: من در مدينه، مدت زيادي همسايه حضرت علي(عليه السلام) بودم. سوگند به خداوند! در اين مدت، هرگز حضرت زينب(عليها السلام) را نديدم و صدايش را نشنيدم.41 حجاب و عفاف حضرت زينب(عليها السلام) به گونهاي بوده است كه علّامه مامقاني در اينباره ميگويد:

زينب در حجاب و عفاف، يگانه روزگار بوده است. كسي از مردان، در زمان پدرش و برادرانش تا روز عاشورا، اورا نديده بود.42

4. صبر و استقامت

از منظر دين، صبر جايگاهي بس والا دارد. قرآن به صبركنندگان بشارت داده است. (بقره: 155) مقام صبر نسبت به ايمان همانند سر براي بدن است. حضرت زينب(عليها السلام) نمونه و تجسّم عالي صبر و پايداري است. مقاومتوشكيبايي در راهپاسداري از حريم دين و كرامت انسانيت، از ويژگيهاي بارز اين بانوي بزرگ است.

صبر و ظفر هر دو دوستان قديمند \*\*\* بر اثر صبر نوبت ظفر آيد.43

صبر و ثبات شگفتانگيز حضرت زينب(عليها السلام) همگان را به اعجاب واداشته است; زيرا از پنج سالگي براي او، مصايب جانكاه يكي پس از ديگري شروع شد، ولي ايشان در برابر همه اين مصيبتها، قامت برافراشت و صبر كرد.

حضرت زينب(عليها السلام) در وادي صبر و استقامت، يكهتاز ميدان است. به گفته علّامه مامقاني، ايشان در صبر و ثبات بينظير و يگانه است.44 در بلنداي مقام صبر و بردباري آن گوهر عظيم الهي، همين بس كه وقتي در برابر پيكر نوراني و خونين برادرش امام حسين(عليه السلام) رسيد، رو به آسمان كرد و گفت:

بار خدايا! اين اندك قرباني و كشته در راه خودت را از ما (خاندان پيامبر) بپذير.45

اين سخنان آن بانوي آزاده هنگامي كه برادر عزيزش امام حسين(عليه السلام) و ديگر برادران و فرزندان خويش را از دست داده بود، حاكي از قوّت ايمان، ثبات اعتقاد، گذشتن از خود و فنا شدن ايشان را در خداوند است.46حضرت زينب(عليها السلام) در اثر توجه و تربيت خمسه طيّبه، چنان روح بزرگي يافته بود كه شهادت عزيزانش را با صبر و ثباتي وصفناپذير تحمّل نمود.

نورالدين جزائري ميگويد:

از جمله القاب زينب(عليها السلام) «الراضية بالقدر والقضاء» است، و اين مخدّره چنان در برابر شدايد ومحن ايستادگي كرد كه اگر اندكي از بسيار آن بر اذيال جبال راسيات گذاشته شود آب ميگردد، ولي اين مخدرّه مظلومه، يكه و تنها، غريب و بيكس «كالجبل الراسخ...» در مقابل همه ايستادگي كرد.47

درست است كه حضرت زينب(عليها السلام) در كربلا گريه و ناله نيز داشت; چنانكه وقتي قامت حضرت علياكبر(عليه السلام)بر زمين افتاد، حضرت زينب(عليها السلام)سراسيمه و با اشك ديدگان، از خيمه بيرون آمد و فرمود: «يا حبيباه! يا ثمرة فؤاداه! يا نور عيناه!»48 و خود را بر روي بدن حضرت علياكبر(عليه السلام)انداخت، اما امام حسين(عليه السلام)حضرت زينب(عليها السلام) را از پيكر ايشان جدا نمود و به سوي خيمهها برگرداند.49 با اينكه همين بانو در شهادت دو جوان خويش خاموش و ساكت بود، ولي نالههاي حضرت زينب(عليها السلام) در اينگونه موارد، دو دليل داشت:

گاهي عظمت مصيبت بيش از حد سنگين بود; از جمله شهادت حضرت علياكبر(عليه السلام); چراكه ايشان مقامي بس ارجمند داشت و شبيهترين كس به پيامبر(صلي الله عليه وآله) از نظر صورت و سيرت بود. به گفته نورالدين جزائري:

حضرت علي اكبر(عليه السلام) در واقعه عاشورا، نايب رسول خدا بود; همانگونه كه قاسم نايب امام حسن(عليه السلام) و حضرت عبّاس نايب حضرت علي(عليه السلام)و حضرت زينب(عليها السلام) نايب زهراي اطهر. علي اكبر(عليه السلام) از طينت محمّديه بود.50

بنابراين، به شهادت رسيدن حضرت علي اكبر(عليه السلام) و مصيبت از دست دادن آن عزيز، چنان سنگين و كمرشكن بوده است كه دل را آب ميكند و عاطفه را به جوش ميآورد و ناليدن در چنين مصيبت عظيمي، با مقام صبر در تعارض نيست.

ديگر اينكه گريه ها وناله هاي حضرت زينب(عليها السلام) در كربلا و پس از آن در طول سفر كوفه و شام، در جهت اهداف عالي و رسالت عظماي ايشان، يعني ابلاغ پيام عاشورا بوده و ايشان از راههاي گوناگون، از جمله با خطبه ها و سخنرانيهاي آتشين و گريههاي جانسوز خويش، از نهضت حسيني پاسداري مينمود.

5. شجاعت و قهرماني

از ويژگيهاي عظيم بانوي كربلا، «شجاعت» است; شجاعتي بسان حضرت علي(عليه السلام) كه در قيام كربلا سخت مورد نياز بود. بدون شك، اگر ذرّهاي ترس از حكومت استبدادي يزيد در وجود زينب راه مييافت، در اين صورت، نهضت كربلا چنين پيروزي به ارمغان نميآورد.

حضرت زينب(عليها السلام) در اين ويژگي، يكهتاز ميدان بود. خطبههاي آتشين و افشاگرانه ايشان بر ضد دستگاه امويان و گفتار كوبندهاش در فرصتها براي دفاع از نهضت حسيني، و صلابت بينظير ايشان در كوفه و شام، همه بيانگر قهرماني و شجاعت ايشان است. «زينب به عنوان شيرزن كربلا و خطيب قهرمان پيامرسان خون شهيدان، در پيشاني اسلام تابيد»51 و جهاد و دفاع ايشان از اسلام و ديانت به ابديت پيوست.

زينب كبري(عليها السلام) شجاعت را از پدر به ارث برده بود; حضرت علي(عليه السلام)كه نزد دوست و دشمن به شجاعت و شهامت معروف بود.52 خوابيدن مولا در بستر پيامبر در شب هجرت، به هلاكت رساندن عمرو بن عبدود در جنگ خندق و ديگر دلاوريهاي آن حضرت در جنگهاي گوناگون دوران پيامبر و پس از آن زبانزد دوست و دشمن است. ابن ابيالحديد درباره شجاعت اميرمؤمنان(عليه السلام) چه زيبا گفته است:

و اما شجاعت او، به گونهاي است كه نام شجاعان تاريخ گذشته را از يادها بُرد، و نام دليرمردان آينده را به فراموشي سپرد. هيچگاه از انبوه و گُردان دشمن نترسيد، و با كسي رو به رو نشد، جز آنكه وي را بر زمين كوبيد، و هرگز بر دشمن ضربتي نزد كه نيازمند ضربت دوم باشد.53

حضرت زينب(عليها السلام) نيز شجاعتي شايان از خود به نمايش گذاشت. ايشان بارها جان امام سجّاد(عليه السلام)را از مرگ نجات داد; از جمله در مجلس ابنزياد، پس از احتجاج حضرت سجّاد(عليه السلام) با ابنزياد، امر به شهادت او داد. حضرت زينب(عليها السلام) دست در گردن فرزند برادر انداخت و فرمود: «تا زندهام، نخواهم گذاشت او را بكشيد.»54 و هرگز به ابن زياد و يزيد بن معاويه اعتنايي نكرد و در حالي كه آنان در اوج اقتدارشان بودند، و پاسبانها با شمشيرهاي از نيام بيرون كشيده اطراف ايشان را گرفته بودند، سخناني ايراد كرد كه يزيد و اطرافيان وي را رسوا ساخت.

6. فصاحت و بلاغت

بانوي قهرمان كربلا، فصاحت و بلاغت را از پدر و مادر گرامياش به ارث برده بود. «هنگامي كه سخن ميگفت، گويي از زبان پدر، ايراد سخن ميكرد.»55 سخنانش در كوفه و مجلس يزيد و نيز گفتوگوهاي ايشان با عبيداللّه بن زياد، بيشباهت به خطبههاي اميرالمؤمنين علي(عليه السلام) و خطبه «فدكيّه» مادرش زهرا(عليها السلام)نيست.56 اين خطبهها در حالي ايراد ميشدند كه حضرت زينب(عليها السلام) داغهاي فراواني بر سينه داشت; گذشته از آنكه تشنه، گرسنه و بيخواب بود، سختي سرپرستي كودكان و راه را نيز به دوش ميكشيد.

وقتي حضرت زينب(عليها السلام) در كوفه، آن خطبه فصيح، آتشين و شورانگيز را ايراد نمود، مردم دستها را به دندان گزيدند و با تعجب به هم نگاه كردند! در همان موقع، پيرمردي در حالي كه ميگريست و محاسنش از اشك چشمشتر شدهبود، دستبه سويآسمانبلند كرد و گفت:

پدر و مادرم فداي ايشان كه سالخوردگانشان بهترين سالخوردگان و كودكان ايشان بهترين خردسالان، و زنانشان بهترين زنان و نسل آنها والاتر و برتر از همه نسلهاست.57

رسالت حضرت زينب(عليها السلام)

در پي واقعه دردناك كربلا، حضرت زينب(عليها السلام) مسئوليت سنگين را عهدهدار گرديد; زيرا امام حسين(عليه السلام)پديدآورنده نهضت بود، ولي ادامهدهنده آن خواهرش حضرت زينب(عليها السلام)بود. اندوههاي دلخراش آن بانوي بزرگ مانعي بر سر راه ايشان براي رويارويي با دشواريها و ايفاي رسالت بزرگش ايجاد نكرد.

نهضت عاشورا با شهادت امام(عليه السلام) به فرجام و هدف پاياني نرسيد، بلكه هدايت و رهبري آن به دست با كفايت دختر علي(عليه السلام) بود. حضرت زينب(عليها السلام) از جانب برادر اين وظيفه را يافته و امام(عليه السلام) طي وصاياي خود مسائل را به ايشان فرموده بود.

عصر عاشورا هنگامي كه بانو زينب(عليها السلام) مشاهده كرد امام حسين(عليه السلام) روي زمين افتاده و دشمنان جنايتكار اطراف پيكر مطهّر وي را با هدف كشتن ايشان گرفتهاند، از خيمه بيرون آمد و پسر سعد را به عنوان سرزنش فرمود:

«يابن سَعد! اَيُقتَلُ اَبُو عبداللّه وَ انتَ تَنظُرُ اِلَيهِ؟»58

فرزند سعد! آيا ابوعبداللّه كشته ميشود و تو تماشا ميكني؟!

او هيچ جوابي نداد و روي از حضرت زينب(عليها السلام)برگرداند، ولي ايشان تلاش كرد تا شايد از كشته شدن امام حسين(عليه السلام)جلوگيري نمايد. از اينرو، خطاب به آن مزدوران نمود و گفت: «اَما فيكم مُسلِمٌ؟» آيا در بين شما يك نفر مسلمان نيست؟

باز هيچ كس پاسخي نداد59 زينب كبري(عليها السلام) فرياد برآورد:

«وا اخاه! واسيّداه! وا اهلبيتاه! ليت السماء انطبقت علي الارض و ليت الجبال تدكدكت علي السهل»;60 واي برادرم! واي سرورم! واي اهلبيت! اي كاش آسمان بر زمين واژگون ميشد! و اي كاش كوهها خرد و پراكنده بر هامون ميريخت.

حضرت زينب(عليها السلام) با اين جمله ها، مرحله دوم نهضت را شروع كرد. از اين لحظه، وظيفه طاقت فرسا بر عهده او بود. از مردان ديگر كسي نمانده بود، و او بود و كودكان و امام بيمار غريب و تنها. ايشان براي انجام رسالت عظماي خود، به سوي امام حسين(عليه السلام) رهسپار ميدان شد، بر بالين برادر رسيد، پيشاني را به خون برادر رنگين كرد، سپس دست خود را به زير پيكر مبارك و خونين سيدالشهداء(عليه السلام) گرفت و به آسمان نگاه دوخت و فرمود: «خدايا! اين قرباني را از ما بپذير!»61

حضرت زينب(عليها السلام) استوار همچون كوه، در كنار امام زينالعابدين(عليه السلام) و بانوان و كودكان داغديده، و در جوار قتلگاه شهيدان، نظارهگر غارت شدن و سوختن خيمهها بود. ايشان سپس شام غريبان شهدا را در بيابان، با زمزمههاي دلخراش عزاداري، با اشك و ناله در سوگ عزيزان و پرستاري از يتيمان، و با نماز شب و نيايش با پروردگار به صبح رساند.

حضرت زينب(عليها السلام) در قتلگاه

در روز يازدهم محرّم سال 61 هجري، زنان و خواهران امام حسين(عليه السلام)و بازماندگان شهيدان به همراه زينب(عليها السلام)و عليبن الحسين(عليه السلام)و كودكان، آماده حركت به سوي كوفه شدند. هنگام حركت، كاروان اسيران را از قتلگاه عبور دادند. وقتي چشم اسيران به بدنهاي غرقه به خون روي زمين افتاد، نالههاي دردناك سر دادند.

حضرت زينب(عليها السلام) در كنار بدن مقدّس امام حسين(عليه السلام)، رو به سوي مدينه نمود و ندبه هاي دلخراش سر داد:

«وا محمّداه! بَناتُكَ سَبايا وَ ذُرّيتُك مُقَتّله، تسفي عليهم رِيحُ الصّبا، و هذا حُسينٌ مجزوزُ الَّرأسِ مِنَ القَفا، مَسلُوبُ العمامِةِ و الرِّداء...»;62 اي پيامبر! اينان دختران شمايند كه به اسيري ميروند. اينان فرزندان شمايند كه با بدنهاي خونين، روي زمين افتادهاند و باد صبا بر پيكر آنان ميوزد! اي رسول خدا! اين حسين است كه سرش را از قفا بريدهاند و عبا و ردايش را به غارت بردهاند.

پدرم فداي كسي كه سپاهيان او را غارت كردند، سپس خيمه گاهش را سرنگون ساختند! فداي آن مسافري كه ديگر اميد بازگشتش نيست!63

فداي آن عزيزي كه با لب تشنه شهيد شد و از محاسنش خون ميچكيد، قربان آن كسي كه جدّش رسول خداست و او فرزند هدايت است! پدرم فداي كسي كه آفتاب براي او باز گشت تا نماز خود را بخواند!64

سخنها و نالههاي حضرت زينب(عليها السلام) دوست و دشمن را تحت تأثير قرار داد و همگان را به گريه واداشت.65 در واقع، انقلاب ديگري در ادامه نهضت امام حسين(عليه السلام) توسط حضرت زينب(عليها السلام)، از همين جا آغاز شد و ايشان در حالي كه حتي دشمنان را منقلب كرد، به سخنان خويش، در خطاب به مادرش فاطمه زهرا(عليها السلام)چنين ادامه داد:

اي مادر داغديده! اي دختر پيامبر! به كربلا نگاه كن! حسينت را با سر بريده و دخترانت را با خيمه هاي غارت شده و سوخته بنگر! مادر! ببين دخترانت را كتك ميزنند!

مادرم! اين حسين است كه در خون غلتيده، او را تشنه شهيد كرده و بدنش را با نيزه ها و سم اسبان سوراخ سوراخ كرده اند. اينان مورد ظلم حرامزادگان و آزادشدگان پدرت رسول خدا(صلي الله عليه وآله)قرار گرفته اند.66

حضرت زينب(عليها السلام) در كوفه

پس از آنكه ابن سعد اهلبيت امام حسين(عليه السلام) را از كربلا به عنوان اسير به سوي كوفه و سپس شام حركت داد، فرجام اين نوع رفتار با توجه به ظاهر حادثه، بايد به نابودي خاندان پيامبر و پيروزي پايدار حكومت امويان خاتمه مييافت; نتيجهاي كه شايد در آن روز هر بينندهاي به سادگي آن را پيشبيني ميكرد، ولي حضور فعّال اسراي اهلبيت در كوفه و شام، به ويژه خطبه هاي پرشور حضرت زينب(عليها السلام)، نتيجه را به گونهاي رقم زد كه در آخر، يزيد سرشكسته و خجلتزده مجبور گرديد آنان را هر چه زودتر و با احترام به مدينه برگرداند.

آنچه سبب اين دگرگوني در دوران اسارت شد، دو برنامه عملي خاندان رسالت بود: يكي ايراد خطبه ها در بين مردم و ديگر پرداختن به عزاداري براي شهيدان كربلا. خطبهها متناسب با شرايط هر جا، بيان ميگرديد تا كساني را كه گرفتار تبليغات سوء امويان شده بودند، بيداري بخشد. اكنون حضرت زينب(عليها السلام) و كاروان او، سازمان تبليغ امام حسين(عليه السلام) هستند و سرنوشت نهضت به دست آنها قرار گرفته است.

اسيران در حالي وارد كوفه شدند كه نيروهاي امنيتي عبيداللّهبن زياد سواره و پياده، راههاي ورودي و خروجي شهر و كوچه هاي آن را تحت مراقبت قرار داده بودند تا هرگونه حركت مشكوكي را مهار كنند. از سوي ديگر، جارچيان و جاسوسان حكومت ورود اسيران را به شهر اعلام كرده و مردم را براي تماشا دعوت نموده بودند.67

عبيداللّه از سوي يزيد، دستور يافته بود كه اهلبيت(عليهم السلام) را در شهر بگرداند تا با تماشاي مردم به آنان، قدرت حكومت خود را نمايان سازد. تبليغات بنياميّه اسيران را خارجي معرفي كرده بود. هنگامي كه سرِ مطهّر امام حسين(عليه السلام) و ياران ايشان را بر نيزهها زدند و به همراه اسيران، با وضع دلخراشي در شهر كوفه گرداندند، امويان فضاي وحشت ايجاد كردند و شهر را در قبضه مأموران داشتند. نفسها در سينهها حبس گرديده بود! چنين فضايي تاريك فريادگري قهرمان و شجاع ميخواست تا مردم را عليه يزيديان برانگيزاند.

خطبه حضرت زينب(عليها السلام) در كوفه

در كاروان اسيران، حضرت زينب(عليها السلام) در كجاوه خويش به دنبال فرصت بود، تا ضربه مناسب را بر دشمن وارد كند; زينبي كه روزگاري براي زنان كوفه درس تفسير قرآن ميگفت و پدرش رهبري امّت را بر عهده داشت. كوفه قلب عراق بود و پنج سال پايتخت حكومت حضرت علي(عليه السلام). حضرت زينب(عليها السلام) درد دلهاي حضرت علي(عليه السلام)را از كوفيان ميدانست و سست عهدي آنان را با امام حسن(عليه السلام) ديده بود، و نيز نامه هاي پي درپي همين مردم را به امام حسين(عليه السلام) و سپس عهدشكني ايشان را به ياد داشت. نوبت آن رسيده بود كه خطابه آتشين خود را همچون پُتك بر فرق اين مردم فرود آورد. بُشربن خُزيم اسدي درباره خطبه حضرت زينب(عليها السلام)ميگويد:

در اين روز، من به زينب دختر علي(عليه السلام) نگريستم. سوگند به خدا! كسي را مانند زينب، در سخنوري توانا نديدم; چنانكه گويي از زبان اميرالمؤمنين عليبن ابيطالب(عليه السلام) سخن ميگويد. بر مردم نهيب زد: خاموش باشيد! با اين نهيب، نه تنها آن جماعت انبوه ساكت شدند، بلكه زنگ شتران نيز از صدا افتاد!68

آنگاه زينب(عليها السلام) پس از حمد و ستايش پروردگار و درود بر پيامبر و خاندان او، خطاب به آنان فرمود:

اي جماعت نيرنگ و افسون! و بيبهرگان از غيرت و حميّت! آيا بر ما گريه ميكنيد؟! اشك چشمتان خشك مباد و ناله هايتان آرام نگيرد! مَثَل شما مَثَل آن زني است كه تار و پود تافته خود را درهم ريزد و رشته هاي آن را از هم بگسلد. شما سوگندهايتان را دستاويز فساد و نابودي خود قرار داديد. شما همانند سبزهاي هستيد كه در مزبله ها ميرويد، و يا چون نقرهاي كه روي گورها را بدان زينت كنند; داراي ظاهري فريبنده و باطني زشت و پليد. براي آخرت خود، بد توشهاي فرستاديد! با خشم خداوند، عذاب ابدي وي را به نام خود رقم زديد. آيا شما (پيمانشكنان) براي حسين(عليه السلام) گريه ميكنيد؟ بسيار بگرييد و اندك بخنديد كه ننگ گريبانگير شماست و لكّه اين ننگ را هرگز از دامان خود نتوانيد شست!69

شما جگرگوشه رسول خدا(صلي الله عليه وآله) و سيد جوانان بهشت را كشتيد; همان كسي كه در جنگ پناهگاه شما بود و در صلح، مايه آرامش شما; در سختيها، اميدتان به او بود و در ستيزه ها به او روي ميآورديد.

آيا ميدانيد كه چه جگري از پيامبر شكافتيد، و چه پيماني گسستيد و چسان پردگيان حرم را از پرده بيرون كشيديد و چه حرمتي از آنان دريديد و چه خونهايي را ريختيد؟!

كاري كرديد كه نزديك است از هراس (اين حادثه) آسمانها بپاشند! زمينها بشكافند! و كوهها فرو ريزند!

آيا تعجب ميكنيد اگر از جنايتتان آسمان خون ببارد؟! هيچ كيفري از كيفر آخرت براي شما خواركننده تر نيست، خداوند از شتاب در كارها منزّه است، و از پايمال شدن خون (بيگناهي چرا) بهراسد، و او مراقب اعمال ماست و پيوسته در كمين ستمگران.70

فرجام خطبه حضرت زينب(عليها السلام) در كوفه

حضرت زينب(عليها السلام) خطابه را پايان داد. او كه با قلب داغدار سخن ميگفت و فجايع كربلا را شرح ميداد، هيجان شديد در كوفه ايجاد كرد، و وضع روحي مردم دگرگون شد. راوي ميگويد: پس از خطبه دختر حضرت علي(عليه السلام)، مردم كوفه شگفتزده دستها را به دندان ميگزيدند.

به هر روي، حضرت زينب(عليها السلام) با اين خطبه، تبليغات دروغين بنياميّه را، كه امام معصوم(عليه السلام) را خارجي معرفي كرده بود، خنثا نمود و مردم كوفه را به خاطر پيمانشكني، از خواب غفلت بيدار ساخت و براي كوفيان از كيفر الهي اعلام خطر كرد و تأثيري را كه ريختن خونهاي پاك در نظام هستي ميگذارد، روشن كرد. سخنان حضرت زينب(عليها السلام) مانند صيحه آسماني، محيط كوفه را فراگرفت و بر آن اثر جانسوز گذارد. ايشان فاجعه كربلا را، كه با دست همان مردم بيفضيلت انجام يافته بود، بيپرده بيان داشت و آنان را سخت نكوهش كرد تا ابن زياد نتواند حقايق تلخ عاشورا و ماهيت قيام حسين(عليه السلام) را منحرف سازد.

در پايان خطبه، آشوبِ شهر و قيام عليه حكومت احساس ميشد، بلكه در پي اين خطبه، هيجاني به وجود آمد كه ديگر آرام نشد تا سرانجام، مردم گرد مختار آمدند و دست به انقلابي زدند كه فرزند زياد و همه شركتكنندگان در جنايت كربلا را فرا گرفت و آنها را به دست انتقام سپرد.71 بدينروي، فرمانده نيروهاي نظامي براي جلوگيري از انقلاب عليه ستمگران، اسيران خاندان پيامبر را به «دارالاماره» مركز حكومت عبيداللّهبن زياد فرستاد.72

حضرت زينب(عليها السلام) در دارالاماره

حضرت زينب(عليها السلام) همراه با خواهر خود، در جمع خويش و امام سجّاد(عليه السلام) و ديگران به دارالاماره وارد شد، در حالي كه پستترين لباس را به تن داشت، تا او را نشناسند. ايشان بدون توجه به هيبت مجلس و عبيداللّه، به صورت زني ناشناس نزديك ديوار نشست و زنان گردش نشستند. ابن زياد پرسيد: اين زن كيست؟ كسي جواب او را نداد. او سه بار پرسش خود را تكرار كرد. در آخر، يكي از كنيزان ايشان پاسخ داد: اين زن زينب فرزند فاطمه(عليها السلام)دختر رسولاللّه است!73

طرز ورود حضرت زينب(عليها السلام)، كه همانند فرمانده پيروز، بدون اعتنا به ابن زياد وارد مجلس شد، براي عبيداللّه سخت ناراحتكننده بود. هنگامي كه وي حضرت زينب(عليها السلام) را شناخت، خشمش شديدتر شد و براي تشفّي قلب ناپاك خويش، به خاندان وحي اهانت نمود و گفت: خدا را ستايش ميكنم كه شما را رسوا كرد و كشت و دروغ شما را آشكار ساخت.

دختر اميرالمؤمنين(عليه السلام) در برابر ياوهگوييهاي او، پاسخي قاطعانه و كوتاه فرمود:

«اَلحَمدُلِلّهِ الَّذِي اَكرَمَنا بِنَبِيّهِ مُحَمَّد(صلي الله عليه وآله) وَ طَهَّرَنا مِنَ الرِّجسِ تَطهِيراً اِنَّما يَفتَضِحُ الفَاسِقُ وَ يكذِبُ الفاجِرُ وَ هُوَ غَيرُنا»;74 حمد خداوندي كه ما را به خاطر پيغمبرش شرافت بخشيد و از پليديها پاك گرداند. خداوند فاسق و دروغگو را رسوا ميكند و چنين كسي غير خاندان ماست.

ابن زياد، كه خود را سخت در تنگناي سخنان و تحقيرهاي ايشان گرفتار ديد، بابِ سخن را عوض كرد. او براي تازه كردن داغ حضرت زينب(عليها السلام)، با لحن استهزاآميز پرسيد: كار خدا را با برادر و اهلبيت خويش چگونه يافتي؟! حضرت زينب(عليها السلام) با لحن رضايتمندانه و با شجاعت فرمود:

«ما رَأَيتُ اِلاَّ جَمِيلا، هؤلاءِ قَومٌ كَتَبَ الُلهُ عَلَيهِمُ القَتل فَبَرَزُوا اِلي مَضاجِعِهِم وَسَيَجمَعَ اللّهُ بَينَكَ وَ بَينَهُم وَ تُخاصِمُونَ عِندَهُ...»;75 از خداي مهربان جز خير و خوبي نديدم. اينان كسانياند كه خداوند لباس زيباي شهادت بر اندامشان پوشانيد، باعزّت به سراي باقي شتافتند، و به زودي خداوند شما و آنها را در حضور خود جمع ميكند و در محكمه عدل، داوري خواهد كرد.

سپس فرمود:

اي فرزند مرجانه! در آن روز، چگونه ميتواني به اين گناه عظيم پاسخ دهي؟ مادرت به عزايت بنشيند!

اين نهيب كوبنده حضرت زينب(عليها السلام) آنچنان در مجلس طنين انداخت كه عبيداللّه را در برابر سران كوفه سخت تحقير نمود. ايشان اجازه نداد كه عبيداللّه جنايت خويش را به خداوند نسبت دهد و فرمود:

اي پسر مرجانه! قسم به جانم! تو پسران ما را كشتي، به بانوان ما بياحترامي كردي، شاخههايم را قطع و ريشههايم را بريدي...76

پيامد سخنان حضرت زينب(عليها السلام) در كوفه

بانوي بزرگ كربلا تا اينجا و ظيفه بنيادين خويش را در پاسداري از نهضت، به خوبي به انجام رساند و با ايراد خطابه آتشين در اجتماع مردم و سخنان كوبندهاش در برابر ابن زياد، به خوبي توانست مسير قيام خونين كربلا را از دستبرد حكومت امويان حفظ كند و افكار كوفيان را براي گرفتن انتقام از به وجود آورندگان آن حادثه آماده سازد.

سخنان حضرت زينب(عليها السلام) لرزه بر اندام ابنزياد و كوفيان افكند و بر مردم آن اثري عميق گذارد و خاندان اموي را رسوا ساخت. هنگام نماز ظهر در حالي كه مؤذّن اذان ميگفت، عبيداللّه دستور زندان كردن اهلبيت(عليهم السلام) را صادر كرد. خطابه حضرت زينب(عليها السلام) و نيز سخنان امام سجّاد(عليه السلام) و امّكلثوم و فاطمه بنت الحسين در كوفه و دارالاماره و نيز اعتراضهاي عبداللّه بن عفيف ازدي و زيدبن ارقم به مردم كوفه جرئت بخشيد و زمينه قيام برضد حكومت ظلم را فراهم ساخت و همانگونه كه حضرت زينب(عليها السلام) در خطبه خود براي كوفيان سرنوشت بنياميّه را تباهي دنيا و آخرت وعده داده بود، به زودي صورت پذيرفت و در زماني كوتاه، قاتلان امام حسين(عليه السلام)از جمله عبيداللّهبن زياد به قتل رسيدند; چراكه عراقيها پس از سخنان شورانگيز حضرت زينب(عليها السلام) سخت پشيمان شدند و در فكر چاره رفع ننگ كشتن خاندان پيامبر برآمدند و با جنبوجوشهاي تازه عليه امويان سرانجام بر دور مختار گرد آمدند.

كاروان حضرت زينب(عليها السلام) به سوي شام

پس از فاجعه كربلا، يزيد بن معاويه از شنيدن شهادت امام حسين(عليه السلام)و يارانش شادمان گرديد. او به عبيداللّه نامه نوشت كه قافله اسيران را با سرهاي شهدا به شام بفرستد. ابن زياد با رسيدن نامه يزيد، كاروان حضرت زينب(عليها السلام) را همراه سرهاي شهيدان به شام فرستاد.77خاندان امام حسين(عليه السلام) به سوي شام روان شدند.

كاروان اسيران در شام

موقعيت حكومت يزيد هنگام ورود اسرا به شام بسيار محكم بود. شهري كه مردم آن سالها بغض خاندان علي(عليه السلام)را داشتند; چراكه سالها تبليغات دودمان ابوسفيان را شنيده بودند، از اينرو، ميتوان پيشبيني كرد كه مردم فريبخورده اين سرزمين چگونه از كاروان حسيني استقبال ميكردند. بنابراين، شگفتانگيز نيست كه «هنگام ورود اهلبيت پيامبر(عليهم السلام) در شام، مردم لباسهاي نو برتن كردند و شهر را زينت دادند و نوازندگان مشغول نواختن شدند و شادماني چنان مردم را فرا گرفته بود كه گويا شام يكپارچه غرق در سرور است.»78

ولي قافله اسيران در مدتي كوتاه، شرايط را به نفع خويش عوض كرد. خطابههاي آتشين، كه به وسيله خواهر داغدار امام حسين و زينالعابدين(عليهما السلام)در شام ايراد گرديدند و در آن جنايتهاي ننگين بنياميّه را آشكارا بيان كردند، از يكسو، دشمني شاميان نسبت به اهلبيت(عليهم السلام) را به علاقه و محبت بدل نمود و از سوي ديگر، خشم عمومي را متوجه يزيد ساخت و يزيد مشاهده كرد كه كشتن امام حسين(عليه السلام) به جاي آنكه موقعيت او را بهتر كند، ضربههاي كوبندهاي بر پايههاي حكومتش وارد آورد.

حضرت زينب(عليها السلام) در كاخ يزيد

يزيد از قتل امام حسين(عليه السلام) و پيروزي خود سرمست بود. از اينرو، مجلسي بيسابقه ترتيب داد، اشراف و سران كشوري و لشكري شام در آن شركت نمودند و وي بر بالاي تخت زرنگار خود نشست و قدرت خويش را نمودار ساخت. «در اين هنگام، دستور داد سر مطهّر حسين(عليه السلام) را در برابر او حاضر سازند و زنان و فرزندان آن حضرت را وارد مجلس كنند.»79 در اينجا، آن ناپاكزاده، كينههاي موروثي خويش را نسبت به خاندان علي(عليهم السلام)آشكار ساخت و گستاخيهاي بسيار كرد; اشعار كفرآميز خواند و درباره پيروزي خود، ياوهها گفت و آيات قرآن را به نفع خود تأويل كرد.80

يزيد با چوبدستي، كه در دست داشت، نسبت به سر بريده فرزند پيامبر(صلي الله عليه وآله) اسائه ادب كرد81 و كينه شديدي را، كه او و خاندانش در باطن نسبت به پيامبر عاليقدر و اسلام در دل داشتند، علني ساخت و اشعاري را خواند كه مضمون آنها اين بود:

كاش سران قبيله من، كه در بدر كشته شدند، ميبودند و ميديدند كه طايفه خرزج چگونه از شمشيرهاي ما به ناله آمدند، تا از خوشحالي فرياد ميزدند: اي يزيد! دست تو شل مباد! ما بزرگان بنيهاشم را كشتيم و آن را به حساب جنگ بدر گذاشتيم و اين پيروزي را در برابر آن شكست قرار داديم. هاشم با حكومت بازي كرد، وگرنه، نه خبري از آسمان داشت و نه وحي بر او نازل شد.82 من از نسل «خُندُف»83 نيستم اگر از فرزندان احمد انتقام نگيرم.

يزيد كه نه ترتيب درستي داشت و نه از تدبير و دورانديشي برخوردار بود و نه ظاهر اسلام را رعايت ميكرد، اينچنين گستاخانه به امام حسين(عليه السلام) اهانت نمود.

فرياد حضرت زينب(عليها السلام) در برابر يزيد

سخنان كفرآميز يزيد، كه در آن معتقدات اسلام را انكار كرد و انتقام گرفتن از پيامبر را به ميان آورد و كشتن فرزندانپيامبر را در برابر شكستكفّار قريش در جنگ بدر قرار داد، با اينكه در مجلساثريبسياربد بر افكار مجلسيان گذارد، ولي كمترين اعتراضي به وي صورت نگرفت.

ناگهان زينب(عليها السلام) از گوشه مجلس با سخنان كفرآور يزيد به مقابله برخاست! ايشان در برابر ياوهگوييهاي وي، واكنش شديدي نشان داد و با منطق كوبنده خود، آن مرد فرومايه را رسوا نمود. او حقايقي را كه طي دهها سال به دست بنياميّه بر مردم شام مخفي گشته بود، نمايان كرد تا رسالت تبليغي و الهي خويش را عملي سازد. و با صداي رسا، خطبهاي آتشين ايراد كرد و فرمود:

«اَلحَمدُلِلّه رَبِّ العَالَمِين وَ صَلّي اللّهُ عَلي رَسُولِهِ و آلِهِ اَجمَعِين، صَدَقَ اللهُ، كذلِكَ يَقُولُ: (ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُوا السُّوأَي أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤُون)84 اَظَنَنتَ يا يَزيدُ! حَيثُ اَخَذتَ عَلَينا أقطارَ الَارضِ و آفاقَ السَّماءِ فَأصبَحنَا نُساقُ كما تُساقُ الاساري، اِنَّ بنَا عَلَي اللِه هَواناً... حَسُبنَا اللهُ وَ نِعمَ الوَكِيل»;85 حمد و ستايش خداي را كه پروردگار جهانيان است، و درود بر پيامبر و خاندان او باد! خداوند راست گفت، آنجا كه فرمود: سرانجام كار آنها كه بد عمل كردند به جايي رسيد كه آيات خداوند را دروغ شمردند و بدانها استهزا ميكردند.

سپس فرمود:

اي يزيد! آيا گمان كردهاي از اينكه ما را گرفتار ساختي و به صورت اسير در اين شهر و آن شهر گرداندي، اين كارها سبب بيمقداري ما و دليل قدرتمندي تو خواهد بود؟ و خداوند مدد كار توست؟! و با اين خيال، باد با غرور و نخوت، به اطراف خود مينگري و امور دنيا را به كام خود ميبيني، در حالي كه حق شايستگان را به ناحق غصب كرده و دلباخته امور سطحي شدهاي؟ و گمان داري كه قدرت و زندگي برايت خوشي هميشگي خواهد داشت؟! بر مركبي كه سوار شدهاي آرامتر حركت كن! مگر فراموش كردي كه خداوند فرمود: «كافران نپندارند مهلتي كه به آنان داده شده به سودشان خواهد بود، بلكه به آنها فرصت ميدهيم تا بر گناه خويش بيفزايند و با رسوايي، به كام عذاب خواركننده وارد شوند!»86

اي فرزند آزاد شدگان! بنگر اين از عدالت است كه زنان و كنيزان خود را پشت پرده جاي دهي، ولي دختران پيامبر را در مقابل نا محرمان به اسارت درآوري و آنها را با دشمنانشان در شهرها بگرداني و پرده عصمت ايشان را پاره كني.

و چگونه ميتوان به كسي چشم اميد داشت كه جدّهاش جگر مرد بزرگ را با دندان خود پاره كرد و خون او را مكيد و گوشتش از خون شهيدان روييده است؟!

اي يزيد! اين جنايتهاي عظيم را انجام دادهاي، آنگاه بدون اينكه خود را گناهكار بداني يا جنايت خود را بزرگ بشماري، ميگويي: «اي كاش پدران من بودند و فرياد ميكردند: اي يزيد! دست تو شل مباد؟» آن وقت چوب خيزران بر لب و دندان سيد جوانان اهل بهشت ميكوبي؟

چرا چنين نگويي و اينگونه سرمست و مغرور نباشي؟! آيا ميداني چه زخمهايي بر دل ما وارد ساختي؟ چه خونهاي مقدّسي را از نسل پيامبر ريختي؟ و چه ستارگاني را از آسمان فرزندان عبدالمطلّب خاموش كردي؟

پروردگارا! داد ما را از دشمنان ما بگير، و خشم خود را شامل حال كساني بگردان كه خونهاي ما را ريختند و مردان ما را سر بريدند.

اي يزيد! با اين جنايت عظيم، جز پوست و گوشت خود را پاره نكردي و به زودي بر پيغمبر(صلي الله عليه وآله) وارد ميشوي. بايد پاسخ خونهاي فرزندان او را بدهي و حرمتي را كه از اهلبيت(عليهم السلام)و پاره تن او شكستهاي پاسخگو باشي. «گمان مكن آنها كه در راه خدا كشته شدند مردهاند، بلكه آنها زندهاند و نزد پرودرگار خود، مرزوقند.»87

اي يزيد! براي توكافي است كه حاكم بر تو خدا باشد و خصم تو پيامبر با پشتيباني جبرئيل، آنگاه آنهايي كه تو را بر گردن مسلمانان سوار كردند، خواهند ديد كه ستمگران چه روزگار بدي دارند، و هر يك از شما جايگاهي بدتر از ديگري داريد.

اي زاده معاويه! اگرچه روزگار مرا در شرايطي قرار داد كه با تو سخن بگويم، هرچند من تو را كوچكتر از آن ميدانم كه با او سخن بگويم; زيرا گناهان تو بزرگتر و توبيخ تو شديدتر از آن است كه آن را بر شمارم، اما چه كنم؟ چشم من از مرگ عزيزانم اشكبار، و دلها در فراق ايشان سوزان و بريان است.

اي يزيد! حال هر چه در توان داري و هر فريبي كه ميتواني انجام بده، و در اين راه كوشش خود را به كار گير! به خدا سوگند! تو نميتواني نام و وحي ما را خاموش سازي، و از اين راه به آرزوي دلت برسي، اين ننگ و عار را هم نميتواني از دامن خود شستوشو دهي.

آگاه باش! رأي و عقل تو بسيار ضعيف است و دوران زندگيات به زودي سپري ميگردد و جمعت پراكنده ميشود. روزي خواهد آمد كه منادي خدا فرياد كند: لعنت پروردگار بر ستمكاران باد!

اكنون من خداي را حمد ميكنم كه آغاز كار ما را با سعادت پايهريزي كرد و فرجام آن را هم با شهادت و رحمت پايان بخشيد. از خداوند ميخواهم كه پاداش شهداي در راه ايمان و حقيقت را افزون كند و جانشيني ما را از آنها نيكو قرار دهد; زيرا او خداوندي بخشنده و پناهگاه ماست و او كارساز خوبي است.

پيامد خطبه حضرت زينب(عليها السلام)

خطبه حضرت زينب(عليها السلام) در كاخ سبز يزيد، حقّانيت امام حسين(عليه السلام)و باطل بودن اعمال يزيد را آشكار ساخت. حضرت زينب(عليها السلام) در حالي خطبه را ايراد كرد كه قلبش داغدار عزيزانش بود، بازوهايش بسته بودند و سر بريده امام حسين(عليه السلام) در ميان تشت در برابرش قرار داشت و شخصيتهاي كشوري و لشكري يزيد در مجلس حضور داشتند. و شگفتانگيز است كه دختر اميرمؤمنان(عليه السلام)آنگونه يزيد را توبيخ و تحقير نمود و حتي او را «زاده هند جگرخوار» خواند! حضرت زينب(عليها السلام) انگشت روي گناهي گذارد كه راه توجيه براي يزيد بست، آنجا كه فرمود: «اي فرزند آزادشدگان! آيا اين از عدل توست كه زنان و كنيزان خويش را در پرده قرار دهي، اما دختران پيامبر را به عنوان اسير در مجلس نامحرمان حاضر سازي؟!»

آري، حضرت زينب(عليها السلام) در اين خطابه، هم جنايتهاي يزيد را آشكار كرد و هم بدو گفت: «از جفاي روزگار است بر من كه مرا در شرايطي قرار داده است كه با تو سخن بگويم، هرچند تو كوچكتر از آني.» اين خطبه زمينه بيداري اهل شام را فراهم آورد و حكومت دمشق را دچار مشكلات سختي نمود. در كنار اين خطبه، ضربه ديگري، كه اعتبار و نفوذ يزيد را متزلزل ساخت، خطبه امام زينالعابدين(عليه السلام)بود كه بر پيكر حكومت او وارد شد، «در نتيجه، فرزند معاويه را نسبت به سرنوشت خود و حكومتش دچار وحشت نمود.»88

عزاداري در شام

خطبه منطقي و آتشين حضرت زينب(عليها السلام) در مجلس يزيد، حاضران را سخت تحت تأثير قرار داد، به گونهاي كه يزيد از روي ناچاري نسبت به حضرت زينب(عليها السلام) و زينالعابدين(عليه السلام) و بازمانگان اهلبيت(عليهم السلام)اندكي نرمش و انعطاف نشان داد. بدين دليل، از هرگونه واكنش سخت پرهيز نمود.89 يزيد از اطرافيان خود نظر خواست كه با اهلبيت(عليهم السلام) چه كند؟ هرچند بعضي از آنان از روي چاپلوسي گفتند: اينها را نيز به سرنوشت رفتگانشان مبتلا گردان، ولي نعمان بن بشير، كه در آن مجلس حضور داشت، به او گفت:

اي يزيد! بنگر كه اگر رسول خدا(صلي الله عليه وآله) بود، با آنان چگونه رفتار ميكرد. تو نيز همان رفتار را با آنان انجام بده.90

در هر صورت، مرحله دوم نهضت حسيني توسط زينب كبري(عليها السلام) رهبري و هدايت شد. آن مخدّره آنچه را لازم و گفتني بود در خطبه كوفه و شام خود بيان داشت و با خطبه امام سجّاد(عليه السلام)، رسالت آنان كامل شد و فرزند معاويه چنان در تنگنا قرار گرفت كه در ظاهر، پشيمان شد و جنايت و قتل امام حسين(عليه السلام)را به گردن ابنزياد انداخت و او را در مجلس خود لعنت كرد91 و گفت: من به قتل حسين(عليه السلام) فرمان نداده بودم، ابن زياد اين كار را انجام داد.92

يزيد به خاطر حفظ موقعيت خود، با اسرا نرمش نشان داد و اجازه داد آنان چند روزي در شام عزاداري كنند. زنان آل ابوسفيان (در خرابه) به پيشواز اهلبيت(عليهم السلام)رفتند و دست و پاي دختران رسول خدا(صلي الله عليه وآله)را ميبوسيدند; گريه و زاري ميكردند و سه روز عزارداري بپا داشتند. هند، همسر يزيد، گريبان چاك زد و ناله و سوگواري نمود.93 سرانجام، اسيران آل محمّد(عليهم السلام) در پرتو مجاهدت حضرت زينب(عليها السلام) و امام سجّاد(عليه السلام) و امّكلثوم(عليها السلام) و رسوا شدن خاندان اموي با تكريم و احترام، به مدينه بازگشتند.

آري، حضرت زينب(عليها السلام) و كاروان وي در مدت كوتاهي توانستند آنچنان افكار مردم را تكان دهند كه يزيد مجبور شد هنگام خارج شدن ايشان از شام نوعي رفتار كند كه مخالف رفتار او هنگام ورود اسيران بود.

جمع بندي و نتيجه گيري

حضرت زينب(عليها السلام) افزون بر ويژگيها و فضيلتهاي شخصيتي، كه از خاندان وحي ارث برده بود، در به ثمر رساندن نهضت عاشورا، نقش فوقالعاده داشت. او پس از عاشورا، در كنار سرپرستي اسيران و حفظ جان امام سجّاد(عليه السلام) از خطرها، توانست انقلاب حسيني را با تحمّل زحمتهاي فراوان به پيروزي نهايي برساند و در انجام رسالت خويش، با صلابت و استواري ايستاد و نقش سنگين و رسالت خويش را به خوبي به پايان رساند تا آيين پيامبر(صلي الله عليه وآله) و انقلاب كربلا دستخوش تحريف نگردد.

هنگام ورود اسيران به كوفه، نخست مردم با شادماني به استقبال اسيران آمدند، ولي حضرت زينب(عليها السلام) با سخنان آتشين خود، اوضاع را دگرگون ساخت و كوفيان غرق ماتم شدند. او با كلمات ملكوتي، هم كوفيان را متوجه جنايتشان نمود و هم ماهيت قيام را روشن ساخت. انتقام از قاتلان امام حسين(عليه السلام)، با قيام مختار، رهاورد بيدارگري حضرت زينب(عليها السلام) بود كه خشم مردم را بر ضد حكومت برانگيخت.

همچنين حضرت زينب(عليها السلام) با نهيب خويش در كاخ عبيداللّه، وي را تحقير كرد و ماهيت انقلاب را نيز از دستبرد آن ناپاك حفظ نمود.

هنگام ورود كاروان حسيني به شام، شهر غرق در شادي بود. يزيد مجلسي از سران كشوري و لشكري ترتيب داد. او با ديدن آل پيامبر از سر غرور بر لب و دندان امام حسين(عليه السلام) جسارت نمود; ولي حضرت زينب(عليها السلام)چنان خطبهاي منطقي و جانكاه ايراد كرد كه يزيد با سرافكندگي و از روي ناچاري، قتل سيدالشهدا(عليه السلام) را بر گردن ابنزياد انداخت.

سخنان حضرت زينب(عليها السلام) در مجلس يزيد و سپس خطبه امام سجّاد(عليه السلام)، اوضاع دمشق را دگرگون كرد و بغض شاميان را به دوستي خاندان پيامبر و نفرت از يزيد مبدّل ساخت; فرجامي كه هرگز انتظار آن نميرفت. آري، حضرت زينب(عليها السلام) اينگونه نقش خويش را در پيامرساني نهضت حسيني ايفا نمود و در پايان، سرافراز و پيروزمندانه، اما عزادار در سوگ عزيزان، به مدينه بازگشت.

پى نوشت ها

1ـ محمّد محمّدي اشتهاردي، حضرت زينب فروغ تابان كوثر، چ سوم، تهران، برهان، 1379، ص 17.

2ـ سيدكاظم ارفع، حضرت زينب(عليها السلام) سيره عملي اهلبيت، تهران، نشر قادر، 1377، ص 7.

3ـ باقر شريفالقرشي، السيده زينب، بيروت، دارالتعارف، 1419، ص 30ـ31 / حسن الهي، زينب كبري عقيله بنيهاشم، تهران، آفرينه، 1375، ص 29.

4ـ جعفر النقدي، زينبالكبري بنت الامام، النجفالاشرف، المكتبة الحيدريه، 1361، ص 21 / سيد نورالدين جزائري، خصائص الزينبيه، ترجمه باقر ناصري، چ دوم، قم، جمكران، 1379، ص 60.

5ـ سيد نورالدين جزائري، پيشين، چ ميهن، 1341، ص 12ـ13 / سيدكاظم ارفع، پيشين، ص 7.

6ـ ر.ك.ابوالقاسم الديباجي، زينبالكبري بطلة الحرّية، ط. الثانية، بيروت، البلاغ، 1417، ص 15 / سيد نورالدين جزائري،پيشين، ص 60.

7ـ ر.ك. جبران مسعود، الرّائد، ترجمه رضا انزابي، چ دوم، مشهد، آستان قدس رضوي، 1376، ج 1، ص 924.

8ـ ر.ك. نورالدين جزائري، پيشين، ص 67.

9ـ عبداللّه شفيعآبادي، مباني روانشناسي رشد، چ پنجم، تهران، چهر، 1371، ص 23ـ31.

10ـ سيدمرتضي حسيني فيروزآبادي، الفضائل الخمسه، انتشارات فيروزآبادي، 1374، ج 3، ص 150.

11ـ محمّد محمّدي اشتهاردي، پيشين، ص 29.

12ـ محدّث نوري، مستدركالوسائل، قم، آلالبيت، 1407، ج 15، ص 164ـ165.

13ـ ذبيحاللّه محلّاتي، رياحين الشريعة، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ج 3، ص 54 / محمّد محمّدي اشتهاردي، پيشين، ص 35.

14ـ سيدكاظم ارفع، پيشين، ص 12.

15ـ سيد نورالدين جزائري، پيشين، ص 255.

16ـ جعفر النقدي، پيشين، ص 95.

17ـ همان.

18ـ حسن الهي، پيشين، ص 81.

19ـ سيد نورالدين جزائري، پيشين، ص 255.

20ـ محمّد محمّدي اشتهاردي، پيشين، ص 38ـ39.

21ـ احمد بهشتي، زنان نامدار در قرآن و حديث، تهران، سازمان تبليغات اسلامي، 1368، ص 50ـ51.

22ـ ذبيحاللّه محلّاتي، پيشين، ص 76.

23ـ احمد بهشتي، پيشين، ص 51.

24ـ جعفر النقدي، پيشين، ص 29.

25ـ ر.ك. سيد نورالدين جزائري، پيشين.

26ـ محمّد محمّدي اشتهاردي، پيشين، ص 22.

27ـ احمد بهشتي، پيشين، ص 51.

28ـ ذبيحاللّه محلّاتي، پيشين، ج 3، ص 57.

29ـ احمد صادقي اردستاني، زينب قهرمان دختر علي، تهران، مطهر، 1372، ص 100.

30ـ ذبيحاللّه محلّاتي، پيشين، ج 3، ص 56.

31ـ سيد نورالدين جزائري، پيشين، ص 27.

32ـ ناصر مكارم شيرازي و ديگران، تفسير نمونه، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1361، ج 13، ص 7 / ابنجمعه العروسي الحويزي، تفسير نورالثقلين، به كوشش هاشم رسولي محلّاتي، قم، اسماعيليان، 1373، ج 3، ص 319.

33ـ طه: 2.

34ـ جعفر النقدي، پيشين، ص 61.

35ـ احمد صادقي اردستاني، پيشين، ص 106.

36ـ ذبيحاللّه محلّاتي، پيشين، ج 3، ص 62.

37ـ جعفر النقدي، پيشين، ص 62.

38ـ نور: 30 / احزاب: 32، 33 و 59.

39ـ نور: 2، 32، 27، 28، 30، 31، 32، 33، 58، 60 / احزاب: 32، 59 / قصص: 25.

40ـ سيد عبدالحسين دستغيب، زندگاني حضرت زينب، تهران، كاوه، ص 19.

41ـ محمّد محمّدي اشتهاردي، پيشين، ص 99.

42ـ حسن الهي، پيشين، ص 99 به نقل از: عبداللّه مامقاني، تنقيحالمقال في علمالرجال، نجفاشرف، مطبعة المرتضوية، 1352، ج 3، ص 79.

43ـ حافظ شيرازي.

44ـ حسن الهي، پيشين، ص 110، به نقل از: عبداللّه مامقاني، پيشين، ج 3، ص 79.

45ـ سيد علينقي فيضالاسلام، خاتون دوسرا (شرح حال زينب)، چ دوم، تهران، نشر آثار فيض الاسلام، 1366، ص 185.

46ـ همان.

47ـ سيد نورالدين جزائري، پيشين، ص 24.

48ـ ر.ك. محمّدباقر مجلسي، بحارالانوار، تهران، المكتبةالاسلاميه، ج 45، ص 44.

49ـ همان.

50ـ سيد نورالدين جزائري، پيشين، ص 29ـ32.

51ـ محمّد محمّدي اشتهاردي، پيشين، ص 81.

52ـ حسن الهي، پيشين، ص 115.

53ـ ابن ابيالحديد، شرح نهج البلاغه، بيروت، دارالكتب العلميه، 1418، جزء اول، ص 19.

54ـ محمّدباقر مجلسي، بحارالانوار، ج 45، ص 117.

55ـ احمد بهشتي، پيشين، ص 51.

56ـ سيدكاظم ارفع، پيشين، ص 88.

57ـ سيدبن طاووس، اللهوف، تهران، دارالعالم، 1348ش، ص 149 / محمّدباقر مجلسي، پيشين، ج 45، ص 110.

58ـ ابومخنف، وقعةالطف، تحقيق محمّدهادي يوسفي غروي، قم، النشرالاسلامي، 1367، ص 252 / علي نظري منفرد، قصّه كربلا، چ سيزدهم، قم، سرور، 1384، ص 371.

59ـ همان.

60ـ سيدبن طاووس، پيشين، دارالاسوه، 1414، ص 175 / سيد عبدالرزاق موسوي، مقتل مقرم، ترجمه عزيز الهي كرماني، قم، نويد، 1381، ص 192.

61ـ علينقي فيضالاسلام، پيشين، ص 185.

62ـ ابومخنف، پيشين، ص 259 / محمّدباقر مجلسي، پيشين، ج 45، ص 59.

63ـ همان.

64ـ همان.

65ـ ابومخنف، پيشين، ص 259ـ260 / محمّدبن جرير طبري، تاريخ الامم و الملوك، قاهره، مطبعة الاستقامه، 1358، ج 5، ص 348ـ349 / محمّدباقر مجلسي، پيشين، ج 45، ص 59.

66ـ ذبيحاللّه محلّاتي، پيشين، ج 3، ص 110.

67ـ احمد صادقي اردستاني، پيشين، ص 227ـ228.

68ـ همان، ص 108.

69ـ سيدبن طاووس، پيشين، ص 192ـ193 / محمّدباقر مجلسي، پيشين، ج 45، ص 109.

70ـ اين خطبه با اندكي تفاوت در بعضي كلمات، در بسياري منابع از جمله در كتب ذيل آمده است: ابيمنصور احمدبن علي طبرسي، الاحتجاج، چ دوم، تهران، اسوه، 1416، ص 110ـ112 / محمّدباقر مجلسي، پيشين، ج 45، ص 108ـ109 / شيخ عبّاس قمي، نفس المهموم، تهران، كتابفروشي اسلاميه، 1368، ص 247.

71ـ سيد عبدالكريم هاشمينژاد، درسي كه حسين به انسانها آموخت، چ يازدهم، مشهد، هاشمينژاد، 1369، ص 316.

72ـ احمد صادقي اردستاني، پيشين، ص 246.

73ـ ابومخنف، پيشين، ص 262 / شيخ مفيد، الارشاد، قم، المؤتمر للشيخ مفيد، 1413، ص 13 / محمّدباقر مجلسي، پيشين، ج 45، ص 117.

74ـ سيدبن طاووس، پيشين، ص 201 / محمّدباقر مجلسي، پيشين، ج 45، ص 117.

75ـ شيخ مفيد، الارشاد، ترجمه هاشم محلاتي، تهران، نشر فرهنگ اسلامي، 1378، ج 2، ص 173 / سيدبن طاووس، پيشين، ص 201 / سيد عبدالكريم هاشمينژاد، پيشين، ص 321.

76ـ ابومخنف، پيشين، ص 262 / سيدبن طاووس، پيشين، ص 201.

77ـ سيد عبدالكريم هاشمينژاد، پيشين، ص 326.

78ـ محمّد محمّدي اشتهاردي، پيشين، ص 327ـ328.

79ـ سيد عبدالكريم هاشمينژاد، پيشين، ص 330.

80ـ محمّد محمّدي اشتهاردي، پيشين، ص 248.

81ـ حسن الهي، پيشين، ص 208.

82ـ ابومخنف، پيشين، ص 267 / سيدبن طاووس، پيشين، ص 214ـ215.

83ـ «خندوف» جدّه پدري يزيد بود كه بين يزيد و او سيزده واسطه وجود داشت.

84ـ روم: 10.

85ـ محمّدباقر مجلسي، پيشين، ج 45، ص 133ـ135 / سيدبن طاووس، اللهوف، ص 215ـ218.

86ـ آلعمران: 178.

87ـ آلعمران: 169.

88ـ سيد عبدالكريم هاشمينژاد، پيشين، ص 343.

89ـ محمّدباقر مجلسي، پيشين، ج 45، ص 135 / سيدبن طاووس، پيشين، ص 218.

90ـ محمّدباقر مجلسي، پيشين، ج 45، ص 135 / سيدبن طاووس، پيشين، ص 218.

91ـ حسن الهي، پيشين، ص 244.

92ـ همان، ص 244ـ245.

93ـ شيخ عبّاس قمي، پيشين، ص 265.